

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بودن متکلم در مقام بیان تمام مراد

یکی از مقدمات حکمت این است که متکلم در مقام بیان تمام مراد خودش باشد. این مقدمه در مقابل این مطلب است که جایی که متکلم در مقام اجمال یا اجمال است، نمی‌توان به اطلاق تمسک نمود. برای روشن شدن و تکمیل بحث چند مطلب وجود دارد: **اولین مطلب** این است که مقصود از مقام بیان تمام مراد چیست؟ آیا همان‌طور که در بحث قاعده قبح عقاب بلا بیان، تعبیر و لفظ بیان داریم، مراد از بیان در اینجا نیز همان است یا این که مقصود از این که متکلم در مقام بیان باشد، این است که متکلم کلام خودش را به‌گونه‌ای القاء کند که مخاطب اطلاق را بفهمد؟ در مقام بیان بودن، یعنی ظهوری در کلام متکلم برای اطلاق منعقد شود که اگر مخاطب به اطلاق عمل نکرد، متکلم بتواند احتجاج کند و بگوید کلام من ظهور در اطلاق داشت و اجمال یا اهمالی در آن نبود؛ پس چرا به اطلاق عمل نکردی؟

مقصود از این که متکلم در مقام بیان باشد، همین است؛ یعنی کلامش را طوری القاء کند که ظهور در اطلاق داشته باشد. در قاعده قبح عقاب بلا بیان می‌گوییم اگر در آینده نیز به بیان دسترسی پیدا کردیم، می‌فهمیم که از اول قاعده قبح عقاب بلا بیان جاری نبوده است؛ چرا که ما خبر از بیان نداشتیم؛ اما در اینجا این مطلب نمی‌آید که منظور از در مقام بیان بودن این باشد که بعداً هم بر خلاف اطلاق چیزی قائم نشود؛ به این معنا نیست که اگر متکلم در آینده یک قیدی به دلیل منفصل آورد، بگوییم تقييد به دلیل منفصل، کشف می‌کند که متکلم از اول در مقام بیان نبوده است؛ بلکه اگر صد دلیل هم برای تقييد اقامه شود و به دلیل منفصل باشد، هیچ منافاتی با بودن متکلم در مقام بیان ندارد. پس، منظور از این که متکلم در مقام بیان باشد، این است که کلامش را به صورتی القاء کند که مخاطب اطلاق را بفهمد و کلامش ظهور در اطلاق داشته باشد؛ و این معنا با تقييد به دلیل منفصل هیچ منافاتی ندارد.

مطلب دوم این است که آیا اصلاً برای این مقدمه ضرورتی وجود دارد؟ آیا نمی‌توان گفت که اگر اسم جنس در کلام باشد، از خود اسم جنس اطلاق استفاده می‌شود و دیگر نیازی به این مقدمه نیست؟ مشهور از اصولیین این مقدمه را به عنوان یک مقدمه اصلی از مقدمات حکمت مطرح کرده‌اند؛ اما برخی از بزرگان مثل مرحوم محقق حائری در کتاب «درر» می‌فرمایند: نیازی به این مقدمه نداریم.

بیان مرحوم محقق حائری

ایشان در توضیح مقصود خود می فرمایند: اگر در کلام لفظ مطلق داشته باشیم، این لفظ مطلق یک ظهور و یک معنای حقیقی دارد و ما هم اخذ به همین ظاهر می کنیم و به همان معنای اطلاقی می رسیم. در توضیح بیشتر مطلب می فرمایند: هنگامی که متکلم می گوید: «أعتق رقبة»، اگر مرادش هر رقبه‌ای باشد، بحثی ندارد؛ اما اگر مرادش بالاصاله رقبه مؤمنه باشد، مانعی ندارد. ممکن است که در موردی چیزی مقصود بالاصاله باشد و چیز دیگری مقصود تبعی؛ مثلاً رقبه مؤمنه مقصود بالاصاله متکلم باشد، اما رقبه مقصود تبعی. در این صورت، این سوال پیش می آید که چرا متکلم مقصود بالاصاله خود را روشن نکرده است؟

و چرا متکلم قید و لفظی که دالّ بر آن مقصود باشد، نیاورده است؟ لذا، مرحوم آقای حائری موسس حوزه می فرمایند: در اینجا دوران امر بین این است که لفظ را بر ظاهر خودش - ظاهرش این است که «رقبه» مراد اصلی او است و لفظ در معنای حقیقی خودش استعمال شده است - حمل کنیم و اصالة الحقیقه را در اینجا بکار ببریم، یا آن که بگوییم مقصود اصلی متکلم «رقبه مؤمنه» است که بر خلاف ظاهر می شود؟

در دوران امر بین این که لفظ را بر معنای ظاهرش حمل کنیم و یا بر خلاف ظاهر، می آییم لفظ را بر اساس قاعده اصالة الظهور و اصالة الحقیقة حمل بر معنای ظاهری خودش می کنیم؛ بنابراین، چه نیازی داریم به این که این مقدمه را مطرح کنیم و بگوییم باید مولا در مقام بیان باشد؟ با توجه به این که مرحوم حائری در معنای مطلق بر خلاف مرحوم آخوند صاحب کفایه و دیگران، شیوع و سریان را در موضوع له مطلق داخل می دانند و می گویند مطلق دلالت بر شیوع و سریان دارد. لفظ «انسان» دالّ بر شیوع و سریان است، بنابراین، دیگر نیازی نداریم به این که این مقدمه را جاری کنیم و بگوییم متکلم باید در مقام بیان باشد.

اشکالات بیان مرحوم حائری

اولین اشکال این است که قبلاً هم گفتیم اگر بخواهیم مطلق را بر اساس تعریف قدما مطرح کنیم و بگوییم مطلق آن است که دلالت بر شیوع و سریان دارد، دیگر نیازی به مقدمات حکمت نداریم؛ پس چرا بحث مقدمات حکمت را مطرح می کنند؟ به نظر ما و مطابق با تحقیق، اگر کسی گفت مطلق دلالت بر شیوع دارد، نه تنها به این مقدمه نیاز ندارد، بلکه اصلاً بحث مقدمات حکمت را نباید مطرح کند؛ و فقط باید گفته شود که قرینه بر خلاف شیوع نباید وجود داشته باشد. بنابراین، اشکال اول این است که شما چون مبنایتان این است که مطلق دلالت بر شیوع دارد، اینجا نیاز به این مقدمه نیست؛ اما اگر مبنای آخوند را اختیار کردیم و گفتیم که انسان دلالت بر ماهیت مرسله مطلقه ندارد، بلکه دلالت بر ماهیت مبهمه مهمله دارد، اگر بخواهیم بگوییم «انسان» همه افرادش را شامل می شود، باید متکلم در مقام بیان باشد.

اشکال دوم این است که این مقدمه در مقابل این است که متکلم در مقام اجمال و یا اجمال باشد. از مرحوم حائری سؤال می کنیم که اگر متکلم در موردی در مقام اجمال بود، چه می فرمایید؟ اگر متکلم در مقام این بود که مخاطب نتواند مقصود اصلیش را بفهمد، آیا می توانیم بگوییم اطلاقی وجود دارد؟ در مواردی که متکلم در مقام اجمال و اجمال است، نمی توان گفت اطلاق وجود دارد؛ حال، اطلاق را به هر معنایی که می خواهید معنا کنید. با این دو اشکال، فرمایش مرحوم حائری کنار می رود و از این بیان، لزوم و ضرورت این مقدمه که لازم است متکلم در مقام بیان باشد، روشن می شود.

آیا احراز این مقدمه لازم است؟

مطلبی بعدی که مطرح می‌شود، این است که آیا در مورد این مقدمه، همین مقدار که احتمال دهیم متکلم در مقام بیان است، کفایت می‌کند و دیگر احراز لازم نیست؟. برای این که در مقام اجمال بودن قرینه می‌خواهد و اگر قرینه‌ای وجود نداشته باشد که متکلم در اجمال و یا اجمال است، کفایت می‌کند؟. **نظر مشهور:** از کلمات مشهور استفاده می‌شود که احراز لازم است؛ یعنی اگر در موردی بخواهید به اطلاق تمسک کنید، باید احراز کنید که متکلم در مقام بیان تمام المراد است.

نظر استاد: ولی به نظر می‌رسد مطلب مشهور، مطلب تامی نیست؛ بر اساس توضیحی که در جواب مرحوم حائری دادیم، آن چه که مانعیت دارد در مقام اجمال و اجمال بودن است، بنابراین، اگر بدانیم که قرینه‌ای بر این مانع وجود ندارد، کفایت می‌کند و دیگر نیازی نداریم که احراز کنیم متکلم به طور حتم در مقام بیان است. بر اساس قول مشهور که می‌گویند باید احراز کنیم متکلم در مقام بیان است، این بحث مطرح می‌شود که اگر در موردی شک کردیم که آیا متکلم در مقام بیان است یا نه؟ مرحوم آخوند در «کفایه» می‌فرمایند: **لا یبعد**، با کلمه «لا یبعد» بیان می‌کنند که بگوییم سیره عقلا در محاوراتشان بر این است که بنا را می‌گذارند بر این که متکلم در مقام بیان است؛ یعنی ما یک اصل عقلایی داریم که در محاورات جاری می‌شود و آن این که عقلا، کلام متکلم را حمل کنند بر این که در مقام بیان تمام المراد است. بنابراین، بر اساس سیره عقلاییه، **الاصل کون المتکلم فی مقام البیان**.

کلام مرحوم آقای بروجردی

تعبیر مرحوم محقق بروجردی در کتاب «لمحات» این است که **ظهور حال المتکلم فی أنّ کلامه الصادر منه بما أنه فعل من أفعال الاختیارية إنما هو المراد ببیانه**، کلام صادر از متکلم چون یک فعلی از افعال اختیاری اوست، ظهور حال متکلم در این است که متکلم می‌خواهد مراد خود را بیان کند فکلامه بما أنه عمل من أعماله - لا بما أنه لفظ دالّ - يدلّ دلالة عقلائیة علی أنّه بصدد بیان موضوع حکمه. مرحوم آقای بروجردی تصریح کرده اند بر این که کلام متکلم چون یک فعل اختیاری و از افعال اختیاریه انسان است، عقلا می‌گویند وقتی متکلم در حال انجام این عمل است، می‌خواهد تمام مرادش را بیان کند؛ بحث در این نیست که عقلا می‌گویند این لفظ در مقام بیان تمام المراد است، بلکه خود اصل کلام و مجموع کلام ظهور در این دارد که متکلم در مقام بیان تمام المراد است.

اشکال مرحوم نائینی و مرحوم خوئی بر کلام آخوند

ظاهراً مرحوم محقق نائینی و به تبع ایشان مرحوم آقای خوئی **قدس سره** فرموده‌اند که ما بیان مرحوم آخوند به اطلاقش را نمی‌توانیم بپذیریم. می‌فرمایند: در موردی که ما شک کنیم در این که متکلم اصلاً در مقام بیان است یا نه؟ سیره عقلا جاری است؛ مثلاً در آیه شریفه «**أحلّ الله البیع**» اگر شک کنیم که فقط در مقام اصل تشریع است یا در مقام بیان تمام المراد است؟ می‌گوییم سیره عقلا بر این جاری است که آیه را حمل کنیم که در مقام بیان تمام المراد است؛ اما اگر در موردی اصالة الاطلاق را جاری کردیم، مثلاً در «**أحلّ الله البیع**» از این نظر که بیع باید از بالغ صادر شود یا برای صبی هم جایز است؟ گفتیم که اطلاق دارد؛ دیگر قبول نمی‌کنیم که سیره عقلا هم بر این است. این بزرگان و حتی امام **رضوان الله علیه** نیز نظر شریفشان این است که اینجا دیگر سیره عقلاییه این مقدار را دلالت ندارد.

کلام امام خمینی: از عبارت امام این‌گونه استفاده می‌شود که ما بطور کل فقط می‌توانیم بگوییم متکلم در مقام بیان است؛ اما

بیائیم و در خصوص این مورد بگوئیم چنین چیزی وجود دارد ولی در مورد دیگر بگوئیم نیست؛ این را نمی‌توانیم بگوئیم؛ یعنی از فرمایش ایشان استفاده می‌شود که ما یک اصلی که بخواهیم نسبت به موارد، هر موردی احراز کنیم که در هر موردی متکلم در مقام بیان است، می‌فرمایند: چنین اصلی نداریم. از عبارات **مرحوم آقای خویی** استفاده می‌شود که اگر در موردی و به هر جهتی جاری شد که **اصالة کونه فی مقام البیان** سیره عقلا تا همین جا تمام می‌شود؛ اما نسبت به موارد دیگر، اگر شک کردیم، دیگر سیره عقلا در این معنا نمی‌تواند جاری شود.

در این بحث هم عبارت **محروم نائینی** در «**اجود التقریرات**» را ببینید و هم عبارت **مرحوم آقای خویی** در جلد پنجم «**محاضرات**» در صفحه 368 می‌فرمایند: اگر در مورد **احلّ الله البیع** شک کنیم که در مقام اصل تشریع است یا در مقام بیان تمام المراد؟ سیره عقلا بر این است که در مقام بیان تمام المراد است؛ اما اگر در سعه و ضیق مراد متکلم شک کنیم، تعبیر ایشان این است که بدانیم کلام متکلم از یک جهت اطلاق دارد - یعنی با قرائنی بفهمیم کلام متکلم از فلان جهت در مقام بیان تمام المراد است و اطلاق دارد - بگوئیم در جهت دیگر هم اگر شک کردیم، همین‌طور است و اطلاق دارد؛ و همین‌طور در جهت سوم. ایشان می‌فرمایند: خیر، در جهات دیگر نمی‌توانیم چنین چیزی بگوئیم و مثالی که می‌زنند آیه **یسئلونک ماذا احل** **لکم الطیبات** است که فردا إن شاء الله این بحث را دنبال می‌کنیم. و السلام